

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که شروع شد راجع به تعریف علم اصول بود، البته ما به تعریف نهایی یا بیان موضوع به نحو نهایی نرسیدیم لکن مقدماتی را عرض کردیم که به این نتیجه منتهی بشود و عرض شد که محل بحث را در کتاب فوائد الاصول مرحوم آقای نائینی، تقریرات مرحوم آقای نائینی قدس الله سره قرار دادیم. حالا برای این که یک مقدار هم بعضی از مطالب از خود ایشان هم که عرض کردیم بحث بشود. یک مقداری هم متعرض کلمات اینها و آن جهات بحث و کیفیت بحث که ان شا الله می تواند تا آخر بحث هم موثر باشد متعرض بشویم. بعد مرحوم نائینی در این فوائد در این چاپ جدید از این صفحه ۱۸ به حسب نوشتن ایشان، ایشان مقدمه ای دارند که لا اشکال فی أن العلوم لیست فی عرض واحد، خب اینها ربطی به ما نحن فیه ندارد.

بعد ایشان متعرض این قسمت می شود که أن جل العلوم تكون من مبادئ علم الفقه، البته این علومی که در حوزه های ما متعارف است و من مقدماته حیث یتوقف الاستنباط علی العلوم الادبیة من الصرف و النحو و اللغة.

البته این که ایشان فرموده راست است. در این قسمت ها بیشتر اما در مثل بلاغت و معانی و بیان و شعر، چون علوم ادبی را عرض کردیم ۱۳ یا ۱۹ یا ۱۸ تا یا ۲۳ تا گفتند، این بیشتر این قسمت ها تاثیرگذار است.

و کذا یتوقف علی علم الرجال، و علم الأصول، و لکن مع ذلك لیست هذه العلوم فی عرض واحد. بله این تمام است.

بعد ایشان یک نکته ای را دارند در فرق بین این علوم و عرض کردم کل کلام ایشان را نمی خوانم.

و الحاصل ان علم الأصول یقع کبری لقیاس الاستنباط

به عنوان کبرای قیاس استنباط است که من عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی قدس الله نفسه، چون در منتهی هم آوردند و عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم به این وضوح نیامده. این جا هم به این وضوح نیست. اصطلاحی را که از مرحوم نائینی نقل می کردند کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنباط حکم شرعی فرعی کلی، این را به اصطلاح تعریف علم اصول. ایشان دارد إن علم اصول یقیع کبری لقیاس الاستنباط، به همین مختصر اکتفا کردند.

و سائر العلوم تقع فی صغری القیاس.

بقیه علوم یعنی همین علومی که ایشان مرادش متعارف حوزه است.

مثلا استنباط الحكم الفرعی من خبر الواحد یتوقف علی عدّة أمور فانه یتوقف علی معرفة معانی الألفاظ الّتی تضمّنها الخبر، و یتوقف أيضا علی معرفة أبنیة الكلمات و محلّها من الإعراب لیتمیز الفاعل عن المفعول که علم نحو باشد

و المبتدأ عن الخبر، و یتوقف أيضا علی معرفة سلسلة سند الخبر و تشخیص رواته و تمییز ثقتهم عن غیره

اشاره کردند به بعضی از مباحث علم رجال، یکی تشخیص مشترکات و وثاقت و معرفت سلسله سند.

و یتوقف أيضا علی حجیة الخبر و من المعلوم :انّ هذه الأمور مترتبة من حیث دخلها فی الاستنباط حسب ترتبها فی الذکر و المتکفل لإثبات الأمر الأوّل هو علم اللّغة و إلى آخره.

و لإثبات الثانی هو علم النّحو و الصّرف، و لإثبات الثالث هو علم الرّجال، و لإثبات الرابع الّذی به يتمّ الاستنباط هو علم الأصول، فرتبة علم الأصول متأخرة عن جميع العلوم

عرض کنم این مطلبی را که ایشان فرمودند اجمالا مطلب درستی است لکن من یک توضیح دیگری هم عرض کردم، دقت بکنید در باب این علومی که ایشان آوردند مثل علم لغت یا سندی که ایشان آوردند یا نحو و صرف و اینها، یک مسئله همینی است که ایشان اشاره

کردند که اینها تاثیر در استنباط دارند. معروف بین علما گفتند تاثیر در استنباط دارند لکن لم تمهد للاستنباط، و لذا در تعریفش گرفتند القواعد الممهدة، آن کلمه ممهده را معروف از این راه آوردند که این علوم تاثیر در استنباط دارند اما تمهید برای استنباط نشدند.

ایشان توجیهش این است که این علوم تاثیر دارند لکن در تشخیص صغری موثرند نه در کبری، در کبری آن حجیت خبر یعنی به قول ایشان جزء اخیر علت تامه، یک نکته دیگری را هم بنده اضافه کردم و عرض کردم این علوم درست است که تاثیر دارند لکن تاثیرش در استنباط به خاطر نکته خاصی در فقه یا در شریعت نیست، یک دفعه تاثیر در استنباط به خاطر یک نکته خاصی است. بحث لغوی هست، فرض کنید مثلا معنای حرفی چیست، این معنای حرفی تاثیرگذار در استنباط و در فهم لغت عرب، در فهم آیات، روایات، به صیغه افعال، بحث هیئات مثلا تاثیرگذار است، اصولا در لغت عربی عرض کردیم معانی مختلف با هیئات است، اصلا لغت عرب این جوری است و بعضی از لغات دیگر این طوری هستند، به خلاف لغت فارسی که معانی مختلف را غالبا با پسوند و پیشوند افاده می کند اما در لغت عربی با هیئات، این هست، این مطلب قابل انکار نیست، این مطلبی را هم که ایشان فرمودند قابل انکار نیست لکن من فکر می کنم علت نکته اصلی این نبوده. نکته اصلی این بوده که اضافه بر تاثیرگذاری نکته اش این بوده که این تاثیرگذاری به خاطر فقه است، به خاطر قانون است، به خاطر حکم است یا خودش همین طوری است؟ به نظر من نکته فنی این است یعنی فرض کنیم بحث هیئت افعال درست است که در لغت بحث کردند لکن این به خاطر این است که اینها احتمال می دادند مثلا در لغت هیئت افعال برای مطلق طلب باشد اما در شرع به معنای وجوب است، آن وقت وجوب هم یک اصطلاح قانونی است، دارای آثار خاص خودش است. خوب دقت بکنید، فرض کنید هیئت مشتق، البته هیئت مشتق هیئت افرادی است ولی هیئت افعال هیئت ترکیبی است یا هیئت وصف، وصف و موصوف، هیئت ترکیبی ناقص، ببینید هیئت ترکیبی ناقص یک بحث این است حدود دلالتش چیست، خودش فی نفسه محدودیت است.

اگر گفت اکرم عالما تقیا، اکرم عالما عادلا، عالم را محدود کرده به عدالت، این مقدار در لغت هست.

یک بحث دیگه این است که اضافه بر این مقدار اگر در لسان قانون در اعتبارات قانونی بیاید آیا مفهوم دارد یا نه؟ یعنی سرّ تعرض در اصول همین بحث که در لغت هست در اصول هم می آید، حالا مرحوم نائینی از این راه، نه نکته به نظر ما این است. شاید نکته همین

هم که مشتق را الان در مثل کتاب کفایه مشتق را در مقدمات آورده است. افعال و صیغه افعال را در مقاصد آورده، در کتب اصول این طور است. بعضی از آقایان هم اشکال کردند، از همین آقایان معاصر که هر دو هیئت مشتق است، هر دو هیئت ترکیبی است، هر دو هیئت‌اند، چرا یکی را در مقدمات آوردید؟ چون نکته فنی این است که اگر ثابت شد مشتق حقیقت در متلبس است هم در لغت هست و هم در روایات، فرق نمی کند. خوب دقت بکنید! در فقه آمدن تاثیر ندارد. اما افعال ممکن است در عرف به معنای طلب باشد اما در روایات که می آید می شود وجوب یعنی به نظر من، حالا این مطلب را که من گفتم عین عبارت است چون مطلبی را ایشان نقل کردند ولی من نخواندم، امروز گفتم عین عبارت ایشان را بخوانم. عین عبارت ایشان خوانده بشود، ایشان نکته را عرض کردم، مشهور نکته را تمهید گرفتند، ممهده، گفتند مباحث لغوی برای استنباط ممهد نیست. ایشان گرفتند نه نکته این است که اینها در صغری موثرند نه در کبری. مسئله اصولی در کبری موثر است. ایشان این طور تقریر گرفتند. عین عبارت را خواندم. به ذهن من می آید که نکته اساسی چیز دیگری است یعنی در حقیقت در علم اصول اینها را جدا کردند روی این جهت است و لذا مثلاً خیال می کردند علم لغت در استنباط تاثیر دارد، عرض کردم در کتب اصول قدیم ما حتی قدیم خود ما، مثل تهذیب علامه بحثی دارند که یا بحث ثالث یا رابع است که فی اللغات، آن وقت همین معانی‌ای که شما در باب اول مغنی خواندید این برای چیست، واو برای مطلق عطف است. خب طبعاً تاثیرگذار است. اگر واو برای ترتیب باشد فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم، اول صورت و بعد دست، تاثیرگذار است. اگر واو برای مطلق عطف باشد می شود اول دست را شست، خب تاثیرگذار در استنباط است، این که واو برای مطلق عطف است یا برای عطف با ترتیب قطعاً در فهم آیه مبارکه تاثیر دارد. عده ای از فقها هم گفتند که واو برای ترتیب نیست و لذا می شود دست را اول شست. اول دست را بشوریم و بعد صورت را بشوریم. آیه مبارکه می گوید فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم.

دقت کردید؟ پس آوردن معنای واو و حروف در اصول روی این جهت شد، نکته این شد که تاثیرگذار شد، بعد آمدند گفتند درست است که تاثیرگذار است. واقعا در عده ای از آیات و روایات تاثیرگذار است لکن نه این تاثیرگذاری به خاطر اصطلاح شریعت است. ما عرض کردیم دو تا اصطلاح را در این جا بررسی می کنیم، در حقیقت شرعیه هم خواهد آمد، یکی اصطلاح شریعت و روایات و آیات.

یکی اصطلاح فقها، لا اقل اصطلاح فقها باشد چون ممکن است فقها یک جور تعبیر بکنند که حتی از نظر لغوی درست نیست، همین دیروز یک عبارتی را خواندیم که سواء کان کذا أو کذا، علمای ادب نوشتند أو غلط است، باید آن باشد اما خب فقها بکار می برند، بلا اشکال در کتب فقها زیاد است. با این که این امر لغوی است. اما ما اصطلاح فقها را در فقه هم داریم. در اصول هم داریم.

پس بنابراین دقت بشود که این که مرحوم نائینی فرمودند حرف بدی نیست لکن من فکر می کنم آن نکته اساسی این بود که در بحث مشتق درست است که بحث کردند که مفاد این هیئت چیست، برای متلبس بالفعل است یا منقضى عنه المبدأ را هم شامل می شود، اعم از منقضى و متلبس است، این را گفتند اما این نکته لغوی است، در روایات و آیا معنای خاصی. مثلاً روایتی هست که با آبی که آفتاب دیده، شمس به اصطلاح آفتاب خورده، مراد از شمس این است که دیرو آفتاب به آن خورده سرد شده، هیچی هم، یا نه شمس همین که الان زیر آفتاب است یا ثمره مثمره و درخت مثمر، شجره مثمره، اگر فرض کنید الان مثمر نیست، زمستان است و برگ هایش هم ریخته است. آیا آن حکم برایش بار می شود؟ الان متلبس به اثمار نیست، یا در وقتی که متلبس باشد یعنی این را که در، ببینید در فقه تاثیرگذار است اما نه به عنوان فقه و نه به عنوان اصطلاح فقها، به عنوان لغت. اگر استظهار لغوی را آن کردیم نتیجه آن می شود و لذا گاهی اوقات می گویند بله در لغت این طور است اما این جا استثنائاً این جور است. این را هم در اصول نیاوردند. خوب دقت بکنید!

لذا عرض کردیم این مسئله عود ضمیر به متاخر، به عام متقدم که به بعضی از افراد عام برگردد. و بعولتهن احق بردهن، چون اولش مطلقات است، گفتند مطلقات شامل هر دو می شود، هم بائن و هم رجعی و بعولتهن ضمیر به مطلقات بر می گردد اما مراد رجعی است. ضمیر به بعضی از عام.

ما توضیح دادیم، همین اخیراً توضیح دادیم، گفتیم انصافاً این مطلب عرفی نیست، این مطلب را عرف قبول نمی کند که یک عام را بیاوریم و بعد ضمیر به بعضی از افرادش برگردد، عرفی نیست. مثلاً بگویند زارنا العلماء و قلت لهم، یعنی علمای فقه و اصول و حدیث و رجال. قلت لهم لخصوص اصولین، مثلاً، لهم به یک طائفه ای از علما برگردد. خب قطعاً عرفی نیست، این خلاف فهم عرف است. حالا در این آیه مبارکه ادعا شده این طور شده، خب این موردی است، این مسئله اصولی نیست. تازه عرض کردیم مسئله باید از اصول

حذف بشود. الان در کتب هست. من دیدم بعضی از معاصرین چند صفحه نوشتند. اصلا این مسئله به نظر ما اصولی نیست. چرا؟ چون اصلا این مسئله عرفی نیست، نکته ای ندارد. مضافا به این که من یک دفعه دیگه عرض کردم و یک بار هم اخیرا اشاره کردم اصولا به نظر ما در قرآن مراد از مطلقات رجعی است، باین مراد نیست، به شواهد خارجی یعنی از راه سنت و اینها و مسائل دیگری. آنی که در قرآن مطلقات است مراد رجعی است، اصلا این حرفی را هم که زدند روشن نیست، حالا آن بحث دیگری است، صغریاتش بحث تشخیص آیه مبارکه بحث دیگری است.

علی ای حال این مطلب را خوب دقت بفرمایید، این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی دارد، مثلا فرض کنید گفتند در عراق جدیر را روی شانه راست قرار بدهید، ستاره قطبی به اصطلاح، خیلی خوب، اما این تعبد در فقه نیست، یعنی بیاییم بگوییم هر جا که عنوان عراق بر آن صدق می کند این کار را بکنیم. خب قطعا اطراف عراق فرق می کند.

لذا به عبارت دیگر به هیئت مراجعه کردند گفتند این حکم یک منطقه خاص از عراق است که انحراف شما از جنوب به طرف مغرب حدود ۲۲ درجه است مثلا، نه کل عراق. اما در آن جا که آمد در مسجد النبی مخیری شما نماز قصر و اتمام، گفتند هر چه صدق مسجد النبی بکند. هر قسمتی که تازه کردند گفتند مسجد النبی باز هم مخیری. چرا؟ چون آن جا تعبد آمد به عنوان مسجد النبی، این عنوان تعبد را توسعه دادند اما در مثل هیئت تعبد نیامد، نکته را دقت کنید! تعبد خاصی نیامد. نه شارع آمد هیئت را عوض بکند، نه شارع آمد علم هیئت را دستکاری بکند و لذا در آن جا شما به هیئت بر می گردید نه به اطلاق روایت. نکته فنی روشن شد؟ شما آن جا به روایت بر نمی گردید، به علم هیئت. می گوید هیئت گفته در این مناطق عراق مثل نجف و اینها شما ۲۰ درجه، ۲۲ درجه از طرف جنوب به طرف مغرب منحرف بشوید. در اصطلاح آن زمان ستاره قطبی را شانه راست قرار بده. در حدود ۲۲ درجه منحرف بشود. خب این مناطق خاصی است، اگر اینها را در علم اصول نیاوردند نکته اش این بود و البته این گاهی می شود. حالا من نمی خواهم بگویم چون علم اعتباری است، حالا این نکته را هم من این جا اضافه بکنم چون مرحوم نائینی ندارد. چون علم اعتباری است ممکن است یک مطلبی در یک برهه ای از زمان این تاثیرگذار در فقه بشود یا در یک فقه خاصی، بعد این تاثیرش از بین برود، خب طبعا برش می دارند. شما

الان بعد از مرحوم مجلسین، بعد از مرحوم مجلسی اول و بعد دوم بحار، این فقه الرضا خیلی مطرح بحث شد چون منسوب به حضرت رضا و کتاب حضرت رضا شد، خب عده ای قبول کردند و عده ای رد کردند. الان شما کتب اصولی که تقریباً قبل از شیخ است را نگاه بکنید در بحث خبر اصلاً یک فصلش راجع به فقه الرضا است. مثل فرض کنید قوانین، اصول، کتب اصولی فراوان راجع به فقه الرضا نوشتند. شما رسائل را که نگاه می کنید از زمان شیخ به بعد اصلاً فقه الرضا را در اصول نمی بینید، فقه الرضا اول در مباحث حدیثی آمد یعنی صاحب بحار قبول کرد و مرحوم صاحب وسائل قبول نکرد. بحث های حدیثی، بحث های تاریخی، بحث های کتابشناسی، شما این مرحوم حاجی نوری را اگر شما احياناً غالباً مستدرک را داشته باشید خاتمه مستدرک را نگاه بکنید، یک مقداری که ایشان راجع به کتب نوشته راجع به فقه الرضا خیلی مفصل نوشته، به نظر من یا از همه مفصل تر است، از آن کتبی که در خاتمه نوشته یا جزء مفصلات است، به نظر من احتمالاً از همه مفصل تر باشد. خیلی مفصل است. سرّ تفصیلش چیست؟ عبارات اصولین را آورده، و قال فلان، خب یک مدت زمانی این در کتب، چرا؟ چون واقعا تاثیرگذار بود دیگه. انصافاً مرحوم صاحب حدائق می فرماید ما خیلی از فتاوا را بین اصحاب داشتیم که مشهور بود و دلیل نداشت، فعلاً در فقه الرضا پیدا شده، خب این خیلی تاثیرگذار است. راست هم هست، مطلب ایشان هم درست است یعنی این نکته ای را که ایشان می فرمایند خود پدیده درست است. بحث سر تفسیرش است و إلا اصل این مطلب که خیلی از مطالب بین اصحاب مشهور بود همین استحاضه، سه قسم استحاضه بین اصحاب مشهور بود، هیچ دلیلی هم نداشت. هیچ روایتی تقسیم ثلاثی استحاضه ندارد یا قسم واحد است یا ثنائی است. اصلاً ثلاثی نداریم. این در فقه الرضا هست. این مطالب خیلی. و إلی آخره. من دیگه نمی خواهم، انصافاً مطالب زیادی بین اصحاب هست خب طبعاً این در فقه شیعیه تاثیرگذار است خب. نمی شود انکار کرد. إنما الکلام این مقدار تاثیر معنایش این است که کتاب مال حضرت رضا است؟ یا لا اقل تنزل پیدا بکنیم بگوییم کتاب معتبر است، قابل اعتماد است. از همان اولی که آمد مثل مرحوم بحار، بر کتاب اعتماد کرد. مثل مرحوم صاحب وسائل اعتماد نکرد، صاحب وسائل کتب را قبول نکرد. بعدها حتی اصولین ما نوشتند، اصلاً یک فصل در اصول راجع به فقه الرضا است.

خب تدریجا، فرض کنید ۱۰۰ سال، ۱۵۰ سال این طور شد. بعد دیدند این بحث فائده ندارد، مخصوصا امثال مرحوم شیخ که این بحث را ول کردند. الان اگر به شما فقه الرضا بگویم تعجب می کنید که فقه الرضا را چرا در اصول آوردند اما این شده، عملا در اصول شده. طبیعت علوم اعتباری این است چون تاثیر داشت، واقعا هم تاثیر داشت، خیلی در فقه تاثیر داشت و ما هم عرض کردیم انصافا کتاب با ارزشی است. درست است که به فقه الرضا اعتماد نمی کنیم اما به لحاظ تاریخ فقه شیعه خیلی تاثیرگذار است. فوق العاده تاثیرگذار است و خیلی قابل یعنی فهم و دقت و بررسی است انصافا و به اصطلاح ما، شاید جزء آخرین آثار مدرسه بغداد دوم است. چون این کتاب احتمالا شاید سال های ۳۱۰، ۳۱۲، در زمان غیبت صغری نوشته شده باشد.

به هر حال احتمالا، احتمالا هم در زمان حضرت هادی و اینها باشد، ما احتمالا کتاب را مابین ۲۵۰ تا ۳۵۰، بعید است قبل از ۲۵۰ باشد و بعد از ۳۵۰ هم بعید است، حتی بعد از ۳۲۰ هم بعید است. علی ای حال یک کتابی است. آن وقت این در تدوین فقه شیعه و در شکل فقه شیعه قطعاً موثر است. یعنی انصافا کتاب فوق العاده موثر است. ما هم روی آن زیاد بحث می کنیم. انصافا کتابی با ارزش است اما این که این برود در بحث اصول، نه، آن جای خودش را دارد. یا در رجال می رود، یا در فهرست می رود یا در تاریخ می رود، یا در کتاب شناسی، آن جاهای خاص خودش را دارد. نباید در اصول بیاید. علی ای حال این مطلب ایشان که فرمودند به نظر ما این مطلب خیلی، حرف بدی نیست اما این طور نیست.

بعد ایشان می فرماید:

بما ذكرنا من مرتبة علم الأصول يظهر الضابطه الكلية

البته ایشان علم اصول را فقط همین چند تا موردی که بود و این درست نیست.

یکی از حضار: کلیه مباحث ظواهر الفاظ، ظواهر جمله شرطیه و مفاهیم و بقیه اینها که بیانشان خارج از اصول می شود. چون هیچ کدام کبری نیست، همه محتاج کبرای اصالة الظهورند. با بیان حضرتعالی همه اش داخل است چون یک نقش دیگری دارد.

آیت الله مددی: نه ببینید بحث مفهوم و منطوق. الان بحث مفهوم را باب حکم عقلی گرفتند به ملازمه یعنی ملازمه است اگر آمد يجب الاکرام. پس چون ملازمه است اگر نیامد. عرض کردم من ان شا الله تعالی بعد توضیحاتش را می دهم مسئله مفهوم و منطوق را ما پنج وجه برایش ذکر کردیم، یکیش این است. عرض کردیم بعید نیست اساسا مسئله مفهوم و منطوق را به خاطر بحث لغوی آورده باشند یعنی این ادعا بوده که این در لغت عرب، چون عرض کردیم ضابط در مفهوم این است، هر مطلبی را که ظاهرش مثلا موجود است اگر آن را تحلیل ثنائی بکنیم این مفهوم ندارد. تحلیل ثلاثی بکنیم مفهوم دارد. مثلا اگر گفت اکرم عالما عادلا، اگر به این معنا بگوییم که عالم را محدود کرد، عالم و عادل را اکرام کرد، این مفهوم ندارد. مفهوم وصف مفهوم ندارد اما اگر گفتیم این ثنائی شد یعنی یک حکم و یک موضوع. اگر ثلاثی شد یک حکم، یک موضوع و یک قید، خوب دقت بکنید! اگر ثلاثی شد مفهوم دارد. اگر گفت اکرم العالم این کان عادلا، این قید در وسط آمد.

یکی از حضار: این بحث هم لغوی نیست دیگه.

آیت الله مددی: چرا می گویند به خاطر این که مفهوم این در لغت عرب این است

و لذا بعضی ها، درست هم هست، گفتند إذا این معنا را نمی رساند. اگر گفت إذا زارک زید فاکرمه، می گویند توش مفهوم ندارد. چون إذا، در کتاب مغنی حتما یادتان هست، یکی شرطیت است، یکی ظرفیت است و یکی استقبال است. در إذا ظرفیت خوابیده. ظرفیت اصطلاحاً می گویند مثل ثنائی است، این ظرفیت و لذا خوب دقت بکنید این مفهوم را در لغت نگرفتند. مثلا در لغت اگر نبض تو سریع است تو تب داری. تب ممکن است اگر نبض تو، معلول باشد، علت نباشد اشکال آقای خوئی هم همین است که در لغت فرق نمی کند، این بر معلول است، درست است که در لغت این طور است. بحث این است که در اعتبارات قانونی، خوب دقت بکنید در اعتبارات قانونی این هر جا در بیاید ثنائی می کند، غیر از امور واقعی است. چرا؟ چون در امور واقعی شما خبر از واقع می دهید، واقع به حال خودش محفوظ است. شما یک چیزی را به جای شرط بگذارید. اگر در واقع علت است علت است، معلول است معلول است. فرق نمی کند. با آن شما عوض نمی شود. اما در اعتبارات قانونی اگر این طور گفت اگر مهمان آمد نان بخر. عرف می فهمد آمدن مهمان علت نان

خریدن است. اگر روز جمعه بود نان بخر، می فهمد ورود در روز جمعه علت است. ببینید! این روشن شد نکته فنی؟ یعنی اینها آمدند گفتند این ثلاثی بودن. در باب وصف هم همین طور است چون می گویند قانون خیلی دقیق است. اگر قید زد نکته دارد. اگر گفت اکرم عالما عادلا نکته دارد. این نکته اش این است که اگر عادل نبود اکرام نکن، دقت کردید؟ و لذا مفهوم گیری خیلی راحت برایتان شد. هر جا قضیه ثلاثی شد مفهوم دارد، هر جا ثنائی شد مفهوم ندارد. این که شما بگویید اکرم عالما عادلا این ثنائی است یعنی یک حکم داریم وجوب که مفاد اکرم است. یک عالم داریم که موضوع است، آیا در وسط یک قیدی آمده؟ عالما إن کان عادلا، اگر بگویید ما در لغت عرب این معنا را نمی فهمیم یک

دو: در قوانین هم این را نمی فهمیم، نکته این است. اینها ممکن است بگویند در قانون این طور نیست، در قانون چون دقت های لازم می شود اگر گفت اکرم عالما عادلا یعنی اگر عادل بود، حکم وجوب اکرام مستقیم روی عالم عادل نرفته است، روی عالم رفته به قید این، با این نکته. چرا؟ چون طبیعت حکم این است. خوب دقت بکنید! طبیعت قانون این طور است و لذا هم مشهور بین علمای ما این است که وصف مفهوم ندارد. دقت کردید چرا؟ چون می گویند توش نخواهی مفهوم ثلاثی نخواهی. قید توش نخواهی. عالم را محدود کرد، عالم عادل یجب اکرامه نه این که العالم إن کان عادلا، دقت کردید؟ و لذا و در اعتبارات قانونی هم همین طور است. اگر اعتبار قانونی را مثل کلام عرفی گرفتیم می گویند مفهوم ندارد. اما در باب جمله شرطیه آن مفهوم ندارد. در عرف مفهوم ندارد، چرا؟ چون دائما علت بعد از این نیست، علت بعد از ادات شرط نیست. دقت کردید؟

و لذا عرض کردیم مرحوم آقای محقق اصفهانی ایشان یک تفصیلی دارد که این در لغت عرب آیا به معنای فرض و تقدیر است یا به معنای تعلیق است؟ و ایشان نسبت می دهد به اهل معقول کذا و به اهل ادب. حالا من نمی دانم نسبت ایشان چجوری است آن را باید مراجعه کرد. بعد این مطلب ایشان مطلب دقیقی است، فرض و تقدیر یک چیز است و تعلیق چیز دیگری است. چون دیدم در بعضی از کتب، اسم نمی برم، این دو تا را به یک معنا اشتباه گرفتند. اشتباه کردند. ببینید دقت بکنید خیلی تنبه لطیفی است. من عرض کردم اصولا در بین این اصولین متاخر ما، بین آقاضیا و مرحوم آقای نائینی و مرحوم آقا شیخ محمدحسین، در ظرافت های ادبی آقا شیخ

محمد حسین بر همه‌شان مقدم است، انصافا خیلی لطیف است، یعنی ببینید کلمه *إن* جائک زید فاکرمه، البته ایشان توضیح کافی ندادند

چون بعد یک نتیجه ای گرفتند که به نظر ما آن نتیجه گیری هم روشن نیست. این را شما دو جور می توانید معنا بکنید:

یک: اکرم زیدا عند مجیئه، این عند یعنی فرض، در وقت آمدن، اگر این جور معنا کردید مفهوم ندارد اما اگر تعلیق بود، تعلیق یعنی

وجوب اکرام مقید به آمدن شده، معلق بر آمدن شده. این دو تا را با همدیگر ایشان فرق گذاشتند و نعم ما صنع، انصافا کار دقیقی است.

چون اگر فرض شد یعنی اکرم زیدا فی فرض مجیئه، این حکم مفهوم وصف پیدا می کند. موضوع مقید می شود. خوب دقت بکنید!

ظرافتش را دقت می کنید؟ می گوید *إن* را اگر شما، حالا من یادم رفته کدام یکی چون طول زمان پیدا کرده است. مثلا می گوید اهل

ادب گفتند، نسبتش را الان در ذهنم نیست که در کتب ادب یادم نمی آید همچنین مطلبی را که ایشان فرمودند.

به هر حال خوب دقت بکنید این را مرحوم آقا شیخ محمد حسین دارد، این حرف بسیار لطیفی است، لذا خوب دقت کردید؟ بحث را ما

لغوی کردیم. در لغت *إن* به معنای فرض و تقدیر است؟ یا در لغت به معنای تعلیق است؟ تعلیق اگر شد می شود ثلاثی، فرض شد می

شود ثنائی. فرق این دو تا با هم این است. چون اگر گفت اکرم زیدا عند مجیئه یعنی بعبارة اخرى و لنکته اخرى آن نکته اساسی روی

محمول می رود، روی جزا می رود یعنی وقتی گفت اکرم زیدا *إن* جائک زید یعنی نکته اساسی مجیء است، زید در حال مجیء را دیده

است، اگر نکته این باشد این فرض و تقدیر است. اگر نکته این باشد بین این دو تا رابطه قرار داده است، اصلا مصب کلام ایجاد ربط

بین *یأ* و *تأ* است. بین جمله شرطیه که مجیء زید باشد و وجوب اکرام، بین وجوب اکرام و مجیء زید رابطه قرار داده است. یکی را

معلق به دیگری اما اگر نظرش روی وجوب اکرام عند المجیء است، کانما گفته عند المجیء يجب اکرام، نظرش روی مجیء است، به

ربط بین این دو تا نگاه نمی کند. این می شود به معنای فرض و تقدیر. مثل *إذا* می ماند. ما عرض کردیم احتیاج به این بحث ایشان

ندارد. ادات شرط، مثلا متی جائک زید فاکرمه، چون توش معنای زمان خوابیده، شرطیت هم خوابیده، این زمان را به

منزله مفهوم وصف قرار می دهد، لذا آن مفهوم ندارد. خوب دقت کردید؟ یعنی ما ابتدائا یک مطلب عرفی ابتدائا گرفتیم، آن را به جهت

شرعی یا اصطلاح فقہائی کشیدیم. ما آمدم گفتیم که آن مطلب عرفی وقتی در نظام قانونی بیاید این معنا را در می آورد. آن مطلب

عرفی در نظام قانونی بیايد معنای خاصی پیدا نکرده است لذا گفتیم اینجا مثل مفهوم عرفی است، مثل مفهوم لقب است. خب در مفهوم لقب هم عده ای فرض کردند مفهوم دارد. مثلاً گفت اکرم زیدا، این معنایش این است که غیر زید را اکرام نکن. مفهوم یعنی این. بگویند وقتی گفت اکرم زیدا یعنی غیر زید را، اگر گفت غیر زید را اکرام نکن ثلاثی می شود. اگر گفت فقط زید، یعنی اکرم شخصا إذا کان زیدا، این کان زید، اگر این طور باشد مفهوم دارد، اگر نه موضوع و حکم داریم البته خوب دقت بکنید، من موضوع و حکم می گویم روی یک معنای موضوع، چون وقتی گفتیم اکرم زیدا، اصطلاحاً اکرم را حکم می گیرند و زیدا را موضوع می گیرند لکن دقیق ترش را عرض کردیم اکرام موضوع است، حکم هیئت اکرام است، یک هیئت دارد، یک ماده دارد و یک متعلق دارد. برای این که دقیقتر باشد. حالا ما نمی خواستیم امروز وارد این بحث بشویم و واردش هم نشدیم. وجوب مفاد از هیئت است، این حکم است، خود اکرام موضوع است، دقیق ترش این است. خود اکرام موضوع است. آن وقت زید متعلق الموضوع است یا به عبارت دیگر زید متعلق المتعلق است، وجوب تعلق پیدا کرده به اکرام و اکرام تعلق به زید پیدا کرده است و این دو تا با همدیگر فرق می کنند، آثاری دارد که فعلاً جایش این جا نیست.

یکی از حضار: این که علت یا معلول باشد فرق می کند؟

آیت الله مددی: طبعاً دیگه نتیجه گیریش فرق می کند، بعد ایشان می گوید إن کل مسئله کانت کبری لقیاس الاستنباط فهی من مسائل

علم الاصول، و بذلک ینبغی تعریف علم الاصول

فرق ما با مرحوم آقای نائینی این بود که ما گفتیم شما بیايد از اول تشکیل علم اصول را در مثار تاریخی خودش و در سیر تاریخی

ببینید، خودبخود هم موضوع علم اصول معلوم می شود و هم تعریف علم اصول. متأسفانه آقایان از زمان خودش شروع کردند. همین

تعریفی را که در کتب اصولی قبل از ایشان فرض کنید در قوانین و اینها متعارف بود.

علم الاصول بان یقال: انّ علم الاصول عبارة عن العلم بالكبريات التي لو انضمت اليها صغرياتها يستنتج منها حکم فرعی کلی

البته فرعی گفته شرعی هم توش هست. دیگه مثل فیزیک و شیمی و اینها خارج می شود.

مطلبی را که ایشان دارد علم الاصول عبارة عن العلم بالكبریات. یک بحث دیگری است که الحمد لله فعلا در کتب اصولی ما وارد نشده است اما در کتب اصول قدیم که بعضی هایش خیلی مفصل نوشتند این بحث را دارند، اصولا بحثی دارند که مسمیات علوم چیست؟ مثلا علم نحو، علم صرف، مسمیات علوم چیست؟ خیلی ها مسمیات علوم را خود علم گرفتند مثل مرحوم نائینی در این جا دارد. البته فکر می کنم مرحوم نائینی این دقت را، یعنی مقرر کتاب این دقت را نکرده باشد. ایشان مسمای علم اصول را العلم بالكبریات، دقت کردید؟ لکن خب خیلی ها معتقدند که مسمای اصول همان کبریات است.

یکی از حضار: مسمی با مسائل چه فرق دارد؟

آیت الله مددی: مسمی علم همان مسائل است نه علم به مسائل. مرحوم نائینی این جا نوشته العلم بالكبریات،

یک بحثی دارند که مسمی یعنی علم مثلا فیزیک چیست، نحو چیست، صرف چیست، علم به قواعد اعراب و بناء است یا خود اعراب و بناء است؟ مثلا علم اصول علم به کبریات است یا خود کبریات است؟ ظاهر عبارت مرحوم نائینی، حالا می گویم شاید مال مقرر باشد و معلوم نیست که مرحوم نائینی روی این عبارت نظر داشته. خود کبریات. تازه اگر علم گرفتیم مراد تصدیق است یا مراد ملکه است؟ یا مراد یک علمی است که اعم از تصور و تصدیق است یا مراد یک نورانیت خاصی است که بالاتر از ملکه است و التفصیل موکول إلى محله.

یکی از حضار: مسمیات عنوان دیگری غیر از تعریف یا مسائل که نیست؟

آیت الله مددی: همان دیگه، همان کبریات و مسائل، چرا العلم بالمسائل، آخه نوشته اصول علم بالكبریات.

یکی از حضار: علم الاصول علم بالكبریات

آیت الله مددی: اصول خود کبریات.

یکی از حضار: علم را به معنای دانش بگیریم و باء را برای، یعنی اسم مصدری معنا نکنیم.

آیت الله مددی: عرض کردم اصول چیست؟ نحو چیست؟ العلم بقواعد اعراب، علم به قواعد؟ این را چون عده ای از قدمای اصحاب روی این جهت تاکید داشتند، اینها می خواستند بگویند خود آن مسائل فی نفسه علم نیست. این جا هم اصول خود آن کبریات علم نیستند، اصول نیستند. حالا آن علم به نحو تصدیقی باشد؟ اعم از تصدیق و تصور باشد؟ به نحو ملکه باشد یا به نحو نور خاصی باشد که خصائص خودش را دارد آن بحث دیگری است.

یکی از حضار: نظر شما چیست؟

آیت الله مددی: آن آخری است.

فانّ ما عرّف به علم الأصول: من أنّه العلم بالقواعد الممهّدة لاستنباط إلخ لا يخلو عن مناقشات عدم الاطراد و عدم الانعكاس الحمد لله مناقشات را ذکر نفرمودند.

و هذا بخلاف ما عرفنا به علم الأصول

عرض کردم حالا علم الاصول یا خود اصول.

فانّه يسلم عن جميع المناقشات، و يدخل فيه

آن اشکالاتی که کردند خارج می شود و داخل می شود حالا آن بحث ها.

بعد از این مطلب ایشان متعرض فارق اساسی با مسئله قواعد فقهیه می شوند.

ثمّ انّ المائز بين المسألة الأصولية و القاعدة الفقهية بعد اشتراكهما في انّ كلّاً منهما يقع كبرى لقياس الاستنباط

معلوم نیست قواعد فقهیه در استنباط موثرند، ظاهراً قواعد فقهیه در انطباق تاثیرگذارند نه در استنباط.

هو انّ المستنتج من المسألة الأصولية لا يكون إلّا حكماً كلياً، بخلاف المستنتج من القاعدة الفقهية

عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی هم چند بار این را در قواعدشان نوشتند، این تعریفی بوده که مرحوم نائینی دارند. ایشان این جا

ننوشته، من از ایشان نقل می کنم چون ایشان هم شاگرد نائینی بودند که کل مسئله تقع نتیجتها كبرى لقياس استنباط حكم شرعى فرعى

جزئی، این قاعده فقهی است. همین مطلب را بعینه بیاورید، توقع نتیجتها کبری لقیاس استنباط حکم شرعی فرعی کلی، این علم اصول است. حالا عبارت ایشان این قدر صریح نیست. من عبارتی که صریح تر است را خدمتان نقل کردم.

فأنه يكون حكما جزئياً و ان صلحت في بعض الموارد لاستنتاج الحكم الكلي أيضا

این مراد ایشان استصحاب است. ظاهر این عبارت، من حالا نمی دانم مقرر آیا این معنا را قصد کرده یا نه؟ ظاهر این عبارت این است که ایشان استصحاب را قاعده فقهی گرفتند ولو در بعضی از موارد حکم کلی از توش در می آید، ظاهر این عبارت این است اما خود استصحاب را قاعده فقهی گرفتند. این را ان شا الله چون امروز وقت تمام شد فردا عرض می کنم. آیا استصحاب مسئله اصولی است یا قاعده فقهی است؟ خود استصحاب و نکته فنیست چیست؟ آیا نکته همین است که ایشان می گویند، حکم فرعی، چون در استصحاب اولاً خود مرحوم نائینی وفاقاً للشیخ الاعظم الانصاری و وفاقاً لغيره، قائل به جریان استصحاب در شبهات حکمیه هستند. مثلاً در مورد زن بعد از انقطاع دم استصحاب حرمت می کنند، این شبهات حکمیه کلیه، ایشان خودشان قائلند. خود مرحوم نائینی قائل به استصحاب هستند، البته حرمت را قائل نیستند به خاطر این که روایت دارد که جائز است لکن استصحاب را فی نفسه جاری می داند، با قطع نظر از روایات استصحاب را فی نفسه جاری می دانند و لکن می گویند قاعده فقهی است، ظاهر این عبارت این است اما در استصحاب نوشتند اگر استصحاب را نسبت به شبهه حکمیه کلیه نگاه بکنیم مسئله اصولی است. نسبت به نتیجه و موارد جزئی مثل استصحاب طهارت و نجاست و وضو و این جور چیزها نگاه بکنیم آن قاعده فقهی است. ظاهرش ایشان استصحاب را دو جور گرفته است. اما این جا ظاهرش این است که لا تصلح لاستنتاج حکم کلی، کما یاتی تفصیله فی اوائل مباحث الاستصحاب ایضاً. ظاهراً این مطلبی را هم که ایشان فرمودن روشن نیست.

علی ای حال کلمه استصحاب، البته یک نکته ای را هم که عرض بکنم که ما عرض کردیم در اصول متأخر شیعه کیفیت استنباط احکام کلیه به این ترتیب است یعنی ترتیبی که برای آن قرار دادیم یا علم پیدا می شود؟ یا ظن معتبر پیدا می شود یا اگر نبود اصل محرز است

.....
که منحصر در استصحاب است و اگر هم نبود اصول آخر است که یا ترخیصی است و یا الزامی است مثل برائت ترخیصی است، به اصول غیر محرزه بر می گردد یعنی چهار مرتبه شما در استنباط دارید. خیلی راحت. این ترتیب بندیش را خدمتان عرض بکنم.

اما در موضوعات خارجی همین طور است. یا علم است یا مثل بینة ظن معتبر است یا استصحاب است، اصول محرز، لکن در اصول محرز در موضوعات خارجی تعارض هست، در حکم کلی تعارض نداریم مثلاً استصحاب اقتضا می کند که این گوشت حرام باشد، اصالة عدم تذکيه، لکن قاعده سوق مسلم که آن هم اصل محرز است اقتضا می کند که پاک باشد. دقت کردید؟ این نکته فنی را هم اضافه بکنید. شما پس در ترتیب این مطلب در شبهات موضوعیه اصول محرزتان معارض دارید، اما در شبهات حکمیه معارض ندارید. اگر که اصول محرز جاری نشد به اصل غیر محرز مثل اصالة الاباحة و این جور چیزها بر می گردد.

پس فقط فرق بین این ترتیب بین شبهات موضوعیه و شبهات حکمیه این شد، اصل محرز فقط استصحاب است. در شبهات موضوعیه اصول محرزه هستند، البته تعارض برداشته می شود، نمی خواهم بگویم تعارض هست، و یکی از بحث های سنگینی که الان در اصول متاخر شیعه شده و اهل سنت ندارند این تعارض را چطوری برداریم؟ اصلاً این تعارض بین استصحاب و قاعده سوق مسلم را چطور برداریم که مبانی مختلف دارند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين